

Original Article

Introduction to Procedure of Transition of Concept of Humanization in International Public Law

Mehdi Ghanbari¹

1. Graduate of Diploma in Diplomacy and International Organizations, Department of International Relations, Ministry of Foreign Affairs, Tehran, Iran. Email: mahdighanbari68@gmail.com

Received: 7 Feb 2020 Accepted: 12 Apr 2020

Abstract

Humanization of international law simply means the enter of human rights into international arenas as a superior entity. also it contains to participate of human being in international decision making processes as a member of international stable society and protect him in sensitive situations for example humanitarian positions and so on.in the point of international view humanization defines as a developing and genesis long term process. The concept of humanization in international law is being developed and international entities help to this development. Some of these entities for example humanitarian intervention or good governance are being created in directly to humanization and other entities help to this process. We have many international law entities that have been entered into humanization procedure but we can summarize the most important of them into three totally branches: international organizations, international responsibility system and creation of hierarchical in international law. Method of this article is analytic and explanatory.

Keywords: Humanization; Public International Law; War; Use of Force; Human Rights

Please cite this article as: Ghanbari M. Introduction to Procedure of Transition of Concept of Humanization in International Public Law. *Iran J Med Law*, Special Issue on Human Rights and Citizenship Rights 2020; 23-36.

درآمدی بر تحول مفهوم «انسانی شدن» در حقوق بین‌الملل عمومی

مهدی قنبری^۱

۱. فارغ‌التحصیل کارشناسی ارشد رشته دیپلماسی و سازمان‌های بین‌المللی، دانشکده روابط بین‌الملل وزارت امور خارجه، تهران، ایران.

Email: mahdighanbari68@gmail.com

دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۸ پذیرش: ۱۳۹۹/۱/۲۴

چکیده

انسانی شدن حقوق بین‌الملل عمومی به معنای ورود حقوق بشر به همه عرصه‌های حقوق بین‌الملل به عنوان یک نهاد فرادستی است، البته از این فراتر انسانی شدن مشتمل بر مشارکت داده شدن فرد انسان در همه فرآیندهای تصمیم‌گیری بین‌المللی به عنوان یک عضو از «جامعه بین‌المللی تثبیت یافته» و حمایت از وی در موقعیت‌های حساس اعم از وضعیت‌های بشردوستانه و غیر آن می‌باشد. انسانی شدن از منظر حقوق بین‌الملل به مثابه یک فرآیند طولانی مدت تکوین یافته و در حال توسعه است. مفهوم انسانی شدن در حقوق بین‌الملل عمومی به هر ترتیب، در حال توسعه است و نهادهای حقوق بین‌الملل خواسته یا ناخواسته به این توسعه کمک می‌کنند. برخی از این نهادها مانند مداخله بشردوستانه یا حکمرانی مطلوب مستقیماً در راستای انسانی شدن شکل گرفته‌اند و برخی دیگر به این فرآیند کمک می‌کنند. نهادهای حقوق بین‌الملل که در فرآیند انسانی شدن دخیل شده‌اند، متعدّدند، ولی می‌توان مهم‌ترین آن‌ها را در سه دسته کلی سازمان‌های بین‌المللی، نظام مسؤولیت بین‌المللی و ایجاد سلسله‌مراتب در حقوق بین‌الملل خلاصه نمود. روش تحقیق در پژوهش حاضر تحلیلی تبیینی است.

واژگان کلیدی: انسانی شدن؛ حقوق بین‌الملل عمومی؛ جنگ؛ توسل به زور؛ حقوق بشر

مقدمه

یکی از پرچالش‌ترین مسائل حقوقی و سیاسی که در چارچوب نظام بین‌المللی بعد از جنگ جهانی تا به امروز به آن پرداخته شده است، پاسخ به این سؤال است که آیا استفاده از بمب اتمی در ژاپن ضرورت داشت یا نه؟ (۱) پاسخ به این سؤال در زمان استفاده از بمب اتمی مثبت بود، چون می‌توانست مدت جنگ را به دلایل مختلف به شدت کاهش دهد (۲). این معادله بی‌گمان بی‌عدالتی چشم‌گیری بود، هزاران جان در مقابل پایان جنگ؟ کانت این معادله ناعادلانه را این‌گونه توجیه می‌کرد: «... این نکته‌سنجی‌ها و موشکافی‌ها در مورد توسل به زور در آغاز کار برای تثبیت یک وضعیت قانونی، برای این است که امکان دارد سطح کره زمین از استقرار یک وضعیت قانونی محروم بماند... وقتی قانون اساسی ناقص باشد، به عهده مردم است که با توسل به زور آن را بازسازی کنند و یک بار برای همیشه مرتکب بی‌عدالتی شوند تا از آن پس، عدالت با تضمین بیشتری مستقر و شکوفا گردد» (۳). در واقع هیچ‌کس به طور کامل نمی‌داند اگر از سلاح اتمی در ژاپن استفاده نمی‌شد، چه اتفاقی در آینده روابط بین‌المللی می‌افتاد. آیا بر شمار ۵۰ میلیون کشته جنگ جهانی دوم اضافه می‌شد یا اختلافات بین شوروی و ایالات متحده به یک جنگ گرم دیگر منجر می‌شد که سلاح اتمی مانع از آن شد (۴).

حتی در عصر حاضر، به راحتی می‌توان پذیرفت که امکان وقوع جنگ در هر لحظه، به دلیل نقض تعهدات مربوط از جانب هر یک از کشورها وجود دارد (۵). با این وجود، پاسخ به این سؤال که آیا در آینده جنگی اتفاق می‌افتد یا نه، امری دشوار و وابسته به احتمالات متعدد است. این تنها یک مرحله از رو به روشن شدن با یک چالش در عرصه بین‌المللی است. بعد از این چالش باید همان‌گونه که گروسیوس در کتاب حقوق جنگ و صلح (De Jure Belli ac Pacis) خود به این موضوع پرداخته به سراغ دو مقوله دیگر رفت، به چه دلیل می‌توان جنگید و چه چیزی در جنگ مجاز است (۶). از همین نقطه است که حقوق کار خود را آغاز می‌کند. ممکن است بر اساس نظر حقوق طبیعی که گروسیوس آن را مبنای نظر خود قرار می‌دهد، جنگ جزئی از قانون زندگی بشر باشد و چه خدا

بخواهد و چه نخواهد حقوق طبیعی بر آن حکم‌فرما باشد و یا ممکن است مانند نظریات پیروان مکتب انتقادی ابزاری برای دستیابی به برخی اهداف باشد (۷)، ولی به هر حال حقوق به دلایل مختلف مثل افزایش کارآیی اجتماعی و ایجاد نظم ضرورت دارد. سازماندهی خود حقوق و نظام حقوقی نیز نیازمند وجود حقوق است (۸).

مبانی که حقوق بین‌الملل از آن مشروعیت و قدرت لازم الاجرا بودنش را می‌گیرد، متفاوت از مبانی حقوق داخلی است. مفهوم کنشگر در این نظام برای تعریف مبنای حقوقی نقش بسیار مهمی ایفا می‌کند. علی‌رغم برتری حقوق بین‌الملل بشر در روزگار اخیر، گفتمان غالب در حقوق بین‌الملل هنوز نتوانسته اهمیت جایگاهی که فرد از لحاظ هنجاری یافته است را بپذیرد (۹). در این نظام و بر مبنای نظریات واقع‌گرایانه، قدرت در اختیار دولت‌هاست، دولت‌ها بازیگران اصلی هستند و در صورت بروز اختلاف بین‌المللی، این دولت‌های دارای حاکمیت‌اند که انحصار قدرت سازمان‌یافته را در اختیار دارند و سایر ارزش‌های اخلاقی - انسانی الگوی اقدام برای ارزیابی تلقی نمی‌شوند (۱۰). به این ترتیب، اعتبار این نظام را باید تا جایی دانست که دولت‌ها و به ویژه دولت‌های قدرتمند به آن اعطا می‌کنند، البته این مسأله نمی‌تواند استدلال خوبی برای توجیه حقوق بین‌الملل باشد، چراکه نهایتاً حقوق بین‌الملل را تا سطح یک ابزار در دست دیپلماسی تنزل می‌دهد (۱۱).

علی‌رغم این حقوق بین‌الملل مستقل از اراده دولت‌ها هم مشروع بوده و کار می‌کند. برای مثال، اگر به سال ۲۰۰۳ و وقایع بعد از آن مراجع شود، این امر به خوبی ملاحظه خواهد شد که حمله به عراق، مخالفت با تلاش‌های ملل متحد در جهت محدود ساختن تسلیح فضا یا قطع مذاکرات بین‌المللی جهت جلوگیری از تولید سلاح‌های بیولوژیک توسط دولت ایالات متحده همه خارج از حوزه حقوق بین‌الملل رخ داد. دنیا در این زمان بیشتر از هر چیز نگران قدرت افسارگسیخته آمریکا بود تا تهدیدی که صدام حسین می‌توانست ایجاد کند و تصمیم در جهت محدود ساختن قدرت غول آسای او داشت تا خلع سلاح دیگری (۱۲) به همین دلیل، حملات ایالات متحده و متحدانش به عراق هیچ‌گاه مشروع شناخته نشد

مسأله اینجاست که حقوق بین‌الملل باید از همه اتباع خود حمایت کند. همه کسانی که عضو جامعه تلقی می‌شوند، مشمول حمایت خواهند بود. این امر در یک جامعه بین‌المللی صرفاً دولت‌محور قابل تحقق نیست، زیرا در چنین جامعه‌ای استفاده از بمب اتم به جهت منافع حتی موهوم دولت‌ها قابل توجیه است. حقوق بین‌الملل باید در مسیری قرار بگیرد که بتواند از همه اتباع خودش بدون هیچ تبعیضی حمایت کند. مشخصاً این مسیر با توسعه و گسترش مباحث حقوق بشر بین‌الملل، حقوق بشردوستانه و حقوق بین‌الملل کیفری رنگ و لعاب یک دکترین جدید تحت عنوان انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل (Humanization of International Law) را در طول چند دهه، حداقل از دهه ۱۹۷۰ به بعد به خود گرفته است. وقتی صحبت از چنین دکترینی است، سؤالات زیادی مطرح می‌شود. آیا این دکترین واقعاً کار می‌کند؟ آیا در جنگ‌هایی که در قرن بیست و یکم رخ داده، واقعاً هیچ سلاح ممنوعه‌ای به کار نرفته؟ آیا دولت‌ها در قراردادهای تجاری خود منافع اشخاص حقیقی را مد نظر قرار می‌دهند؟ آیا محیط زیست و گرمایش زمین واقعاً یک مسأله حقوقی و حائز اهمیت برای دولت‌هاست؟ اما واقعیت این است که این سؤالات نسبت به مفهوم انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل سؤالاتی سطحی هستند. سؤال مهم‌تر این است که فراتر از این چالش‌ها، آیا حقوق بین‌الملل درصدد انسانی‌شدن هست یا نه؟ و اگر هست چطور این کار را انجام می‌دهد؟ قطعاً حقوق بین‌الملل توانایی همگام‌شدن با همه تحولات سریع فناوریانه را ندارد، ولی می‌تواند در مقابل شدیدترین نقض‌های بین‌المللی واکنش نشان دهد. در واقع از حقوق بین‌الملل انتظار نمی‌رود که همه سلاح‌های غیر متعارف را شناسایی و استفاده از آن‌ها را ممنوع کند، ولی از آن انتظار می‌رود که از اتباع خودش حمایت کند. در این نوشتار قبل از این‌که به ارزیابی سؤال مطرح شده، پرداخته شود، ابتدا مفهوم انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل مورد کاوش قرار می‌گیرد، سپس جایگاه دکترین انسانی‌شدن در روندها و نهادهای بین‌المللی مورد ارزیابی قرار خواهند گرفت.

(۱۳). بسیاری از اعمال دیگر نیز بوده و هست که حقوق بین‌الملل هیچ‌گاه به آن‌ها مشروعیت نبخشیده است، با وجود این‌که اقدامات قدرت‌های بزرگ بوده اند.

نظام بین‌الملل، هرگز مانند نظام داخلی دارای یک قدرت فائده نبوده و بر همین اساس حقوق بین‌الملل حقوق ناظر بر روابط و همکاری بوده است (۱۴). به عبارت دقیق‌تر، هیچ عضوی از قدرت لازم برای تحمیل معیارهای رفتاری بر همه اعضای اجتماع جهانی برخوردار نبوده و از همین رو مجموعه‌ای از قواعد به تدریج بر مبنای محرک منافع مشترک و مقتضیات دولت‌ها تکوین پیدا کرد، اما بر روی هیچ اصل کلی و فراگیری توافق حاصل نشد. با این وجود، افزایش تدریجی نرم‌های جدید، این واقعیت را آشکار ساخت که دولت‌ها بی‌اختیار و تقریباً ناخودآگاهانه، بر اساس چند اصل بنیادی که به آن‌ها الهام شده، قاعده‌سازی کرده‌اند (۱۵)، البته خصوصیت حقوق بین‌الملل همواره این‌گونه بوده است که نتوانسته همگام با تحولات و حوزه‌های متعددش توسعه پیدا کند و به همین دلیل در اکثر موارد ابتدایی و ناقص به نظر می‌رسد (۱۶). با همه این اوصاف، به آسانی می‌توان این استدلال را پذیرفت که کشورها پذیرفته‌اند که حقوق بین‌الملل یک حقوق است و در اغلب موارد از این حقوق پیروی می‌کنند. کشورها توانسته‌اند از طریق وابستگی و نفوذ متقابل و فزاینده، زمینه‌های ایجاد یک جامعه بین‌المللی را با همه کمی و کاستی‌ها روز به روز افزایش دهند (۱۷). این واقعیت، گویای این است که حقوق بین‌الملل در جامعه بین‌المللی در حال تحولی رو به جلو است. امروز دسته‌های مختلفی از بازیگران در دنیای به هم وابسته در حوزه‌های معاملات پیچیده و ارتباطات جهانی مشارکت دارند. این عوامل تابعان حقوق بین‌الملل هستند، یعنی دارای شخصیت حقوق بین‌المللی یا اهلیت حقوقی هستند که با خود حقوق و تعهدات معینی را به همراه می‌آورند. از میان حاضرین عرصه بین‌المللی، کشورها از اهمیت بیشتری برخوردارند، ولی سازمان‌های بین‌المللی، گروه‌های فرامرزی، شرکت‌های چند ملیتی، انجمن‌های خصوصی و حتی تک‌تک افراد در ردیف بازیگران بین‌المللی قرار می‌گیرند (۱۸).

مفهوم انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل عمومی

قبل از آنکه به تعریف مفهوم انسانی‌شدن پرداخته شود، باید به چند واژه کلیدی مهم اشاره شود: «انسان»، «انسانیت» و «جامعه بین‌المللی». از منظر یک اندیشمند حقوق بین‌المللی بی‌تردید، جایگاه واژه انسانیت در میان این سه واژه از همه روشن‌تر و حتی آشنانتر است، اما منظور از انسانیت اغلب مفهومی مبهم است. شاید در نظر گرفتن مفهوم انسانیت به عنوان یک مفهوم عام و جهان‌شمول، همانطور که آریزا برلین فیلسوف سیاسی انگلیسی، جهان‌شمولی را به دلیل تقلیل هر چیز به کوچک‌ترین مخرج مشترکی که به تمام افراد در تمام دوره‌ها قابل تسری است، امری خطرناک می‌داند (۱۹)، چندان جذاب و دوست داشتنی نباشد. دیدگاهی که حتی امروز در میان افکار عمومی و اندیشمندان حقوق بین‌المللی به چشم می‌خورد، به ویژه وقتی در توصیف حقوق بشر به حقوقی برای انسان‌ها در همه زمان‌ها و مکان‌ها با استناد به نظریه حقوق طبیعی آن را حقوقی جهان‌شمول معرفی می‌کنند (۲۰). واقعیت این است که جهان‌شمولی در معنای مطلق خود در خصوص انسانیت نیز پذیرفته نشده، زیرا چنین کاری خود باعث ایجاد تناقض‌های غیر قابل دفاع خواهد شد. به همین دلیل، جهان‌شمولی حقوق بشر با تلطیفی بیشتر همراه شده است و نظریه‌پردازان برجسته‌ای حتی در آمریکا، مانند جک دانلی در مقاله معروف خود «جهان‌شمولی نسبی حقوق بشر» از «جهان‌شمولی نسبی» حقوق بشر به لحاظ بین‌المللی به رسمیت شناخته شده سخن رانده است (۲۱). به همین دلیل مفهوم انسانیت که مد نظر در چارچوب انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل نیز هست، جدای از مجموعه انسان‌ها که فرد انسان به آن تعلق دارد و در این بافت منظور جامعه بین‌المللی است، تعریف نمی‌شود (۲۲). بنابراین در عمل نمی‌توان و نباید انسانیت را به صرف ارزش‌های بنیادین انسان‌ها تعریف کرد. همه انسان‌ها و همه ارزش‌ها در این مفهوم نقض بازی می‌کنند. عبارت‌پردازی مقدمه منشور ملل متحد به چنین مفهومی از انسانیت اشاره می‌کند: «ما مردم ملل متحد با تصمیم به محفوظ داشتن نسل‌های آینده از بلائی جنگ که دو بار در مدت یک عمر انسانی افراد بشر را

دچار مصائب غیر قابل بیان نمود و با اعلام مجدد ایمان خود به حقوق اساسی بشر و به حیثیت و ارزش شخصیت انسانی... و کمک به ترقی اجتماعی و شرایط زندگی بهتر با آزادی بیشتر» ملل متحد درصدد است زندگی هر شخص انسانی را به واسطه شخصیت انسانی وی که واجد عناصری ارزشی و با درجه بالایی احترام است در یک جامعه متعالی حفظ و ارتقا بخشد.

اما حالا، انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل عمومی به چه معناست. منشور ملل متحد همان‌گونه که دیده شد، چه قانون اساسی جامعه بین‌المللی باشد و چه نباشد، حقوق بین‌المللی را بنیان نهاد که در آن انسانیت به مثابه یک مفهوم جامع و مرکب ارزش پیدا کرد. این حرکت در سال‌های بعد با تصویب اسناد بین‌المللی حقوق بشری روند بسیار مثبتی به خود گرفت، اما هیچ‌گاه به عنوان یک نظریه مستقل در باب انسانی‌شدن مطرح نشد. بی‌تردید مهم‌ترین فردی که این نظریه را در چارچوب حقوق بین‌الملل مطرح نمود، تئودور مروون لهستانی بود که در کتاب معروف انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل به تشریح این نظریه پرداخت. از دیدگاه مروون، انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل عمومی یک تعریف بسیار ساده دارد: «تغییر جهت حقوق بین‌الملل عمومی از دولت‌محور بودن به فردمحور بودن» با این حال، این عبارت‌پردازی ساده، بیش از حد موسع و مبهم است. به همین دلیل مروون بلافاصله در تشریح آن به بیان این عبارات می‌پردازد که حقوق بشر امروز به همه شاخه‌های دیگر حقوق بین‌الملل تأثیرگذار است، ولی در توصیف این تأثیر نباید اغراق و مبالغه بیش از اندازه نمود، زیرا در عرصه حاکمیت سرزمینی دولت‌ها چنین اثری حداقل به شکلی بسیار مطلوب وجود ندارد (۲۳).

اما آیا انسانی‌شدن یا انسان‌محوری به معنای حرکت به سمت یک جامعه مدنی جهانی است؟ شاید نیمی از مفهوم انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل در این حرکت باشد. بشر امروزی در این جامعه متکی بر فرهنگی غنی و مشترک درصدد است تا راه‌های جدید باهم بودن را در جهانی تجربه کند که به سوی تمدنی جدید می‌رود که در آن تصمیم‌گیرنده سیاست جهانی، تنها دولت - ملت در مفهوم کلاسیک آن نیست (۲۴)، ولی نیم

و تکلیف انسان باشند (۲۹). بنابراین انسانی‌شدن به معنای آن خواهد بود که همه چیز در خدمت انسان باشد.

وقتی از انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل صحبت می‌شود، چندان از این تعاریف فلسفی فاصله گرفته نمی‌شود. اغراقی که در این تعاریف وجود، به ویژه در عرصه حقوق بین‌الملل به نظر کسی را آزرده خاطر نمی‌سازد، بلکه بالعکس حداقل به واسطه حمایت از انسان در مقابل خشم جنگ طرفدار هم پیدا می‌کند، حتی از نگاه واقع‌گرایانه نیز انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل پدیده مطلوبی است. باید پذیرفت که پارادایم کنونی روابط بین‌الملل مبتنی بر مفهوم حقوق بشر است. به عبارت دیگر، همانطور که جوزف راز فیلسوف سیاسی معاصر بیان می‌کند، عصر حاضر زمان مناسبی برای حقوق بشر است (۳۰). انسانی‌شدن آن‌گونه که مرون بیان می‌کند، یک مفهوم حقوقی است، ولی در قالب یک پارادایم سیاسی و واقع‌گرایانه می‌توان گفت که نوبت، نوبت حقوق بشر است. در این مفهوم انسانی‌شدن یا نوبت حقوق بشر بودن برای عمل به هر ترتیب، به معنای حمایت از فرد در مقابل کنترل زیادتر از حد دولت است (۳۱). چنین تعریفی در خلأ به نظر بیشتر از واقع‌گرایانه بودن، آرمان‌گرایانه است، زیرا حقوق بین‌الملل همواره تحت تأثیر سیاست بین‌المللی بوده است و حال چطور می‌توان انتظار داشت که حقوق بشر، فرد را در مقابل دولت مورد حمایت قرار دهد، ولی حقوق بین‌الملل در واقعیت این کار را از طریق روندهایی که طی کرده، بلوغی که به آن تا حدودی دست یافته و نهادهایی که وضع کرده است، دست یافته است. بنابراین مطالعه روندهایی که به انسانی‌شدن در این معنا ختم شده است و بعد از آن نهادهایی که وضع شده و استمرار این روند را تضمین کرده‌اند ضروری است که در قسمت‌های بعدی به این موضوعات پرداخته خواهد شد.

انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل عمومی در مسیر روندهای

تاریخی

اگر انسانی‌شدن در یک ظرف تاریخی مورد مطالعه قرار گیرد، نسبت به گذشته یک موهبت الهی و نسبت به آینده ترس و وحشتی است که هیچ‌گاه بشریت را رها نمی‌کند، ولی

دیگر این مفهوم برگرفته از یک حقیقت بنیادین است و آن این حقیقت است که ساز و کارهای موجود بین‌المللی مثل سازمان ملل متحد نمی‌توانند از منازعات مسلحانه جلوگیری کنند (۲۵) و وقتی جنگی در افتد همه متضرر می‌شوند، اعم از دولت - ملت‌ها و انسان‌ها. بنابراین انسان‌محوری حقوق بین‌الملل در هر دوی این معانی قابل توجه است. انسان‌محور شدن هم به معنای دخالت انسان در فرآیندهای تصمیم‌گیری است و هم به معنای حمایت از انسان در مقابل قدرت دولت‌ها. همانطور که در قسمت‌های بعدی این مقاله در خصوص روندها و نهادها در انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل مطالعه خواهد شد، هر دوی این فرآیندها در انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل مطرح است. در حقوق بشر بین‌الملل همین که فرد بتواند به خاطر نقض حقوقش در یک دادگاه بین‌المللی اقامه دعوا کند، به معنای نقش و مشارکتی است که وی به عنوان انسان در حقوق بین‌الملل دارد، اما در چارچوب حقوق بشردوستانه مسأله تنها این نیست، بلکه حمایتی است که حقوق بشردوستانه از فرد به طور خودکار و بدون دخالت مستقیم وی انجام می‌دهد (۲۶).

می‌توان از این مفهوم‌سازی‌ها برای مفهوم انسانی‌شدن نیز فراتر رفت و ورای آنچه در حقوق بین‌الملل رخ می‌دهد، مسأله را تا حدودی از دیدگاه و نقطه نظر فلسفی آن تشریح کرد. انسانی‌شدن به معنای تحقق حق هر فرد به انسان‌بودنش است. برای تفسیر این تعریف می‌توان انسان‌بودن را از نقطه نظرهای مختلفی تعریف کرد، ولی به هر حال هدف نهایی رهایی انسان از بندهای سیاسی، اجتماعی و فرهنگی است که تنها در یک محیط با صلح و سازندگی اتفاق می‌افتد (۲۷)، البته همین نظر قابل انطباق با نظریات مکاتب فکری مختلف است. برای مثال، از دیدگاه مارکسیستی، باید موقعیت‌هایی خلق شود که در آن وجود مؤثر و برابر برای هر انسان قابل تصور باشد، زیرا انسان موجودی است که همواره در حال توسعه و استحاله خویش است (۲۸) و بدون چنین شرایطی امکان تحقق انسانیت او وجود ندارد، حتی کانت از این فراتر می‌رود و در این خصوص انسان را محور هستی قرار می‌دهد. حال علم، دین و اخلاق هر سه تنها زمانی معنا دار خواهند شد که در پرتو توانایی‌ها و اراده

این نوعی بازگشت به آرمان‌گرایی است که در آن آرمان‌شهرگرا بدون تشخیص بنیان مادی کل سیاست، امکان هماهنگی طبیعی منافع را مطرح می‌سازد و بر تعمیم فرآیندهای حقوقی و اخلاقیات حاکم بر جوامع داخلی به سطوح بین‌المللی تأکید دارند، ولی واقعیت آن است که این آرمان‌شهرگرایی به معنای حذف دولت از معادلات سیاسی نیست، حتی به دنبال چنین کاری نیست. بنابراین در تناقض با واقع‌گرایی هم نیست و فقط با آن تعارض دارد. واقع‌گرایان هیچ‌گاه نمی‌توانند تصور کنند که مفهومی مثل انسانی‌شدن از دل تفاهم و رضایت دولت‌ها بیرون نیامده است. ای.اچ.کار به عنوان یک واقع‌گرای قرن بیستمی معتقد است اگر همگان واقعاً خواستار دولت جهانی یا امنیت دسته‌جمعی باشند، تحقق آن آسان خواهد بود (۳۵)، ولی انسانی‌شدن دقیقاً حاصل رضایت همگان در مفهومی که وی مد نظرش بوده، نبوده است.

اگر به وقایعی که نهایتاً به کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ و پروتکل‌های بعدی آن منجر شد نگریسته شود، احتمالاً می‌توان با ای.اچ.کار هم‌نوا شد، اما تکوین و توسعه تدریجی حقوق بین‌الملل از زمان منشور تا به عصر حاضر، بقای آن در دوران جنگ سرد و رسوخ ملموسش به عرصه روابط و سیاست بین‌الملل پس از فروپاشی شوروی تمامی معادلات واقع‌گرایانه را به هم زده است، حتی هژمونی در حال افول ایالات متحده و تمامی فیلسوفان سیاسی آمریکایی نیز قادر نیستند در برابر حقوق بین‌الملل اخلاق‌گرا بایستند. همانطور که پروفیسور کاوآره بیان می‌کند، اخلاق عامل مهم ضمانت اجرا برای حقوق بین‌الملل است. حقوق بین‌الملل تا حدود زیادی به رعایت اختیاری دولت‌ها بستگی دارد، ولی با این همه انتظار می‌رود که کشورها از مقررات حقوق بین‌الملل پیروی کنند، به ویژه قاعده‌ای که با یک احساس قوی ضرورت اخلاقی حمایت می‌گردد. نتیجه آنکه یک مجموعه گسترده و غیر قابل انکار از قواعد اخلاقی تأمین‌کننده یک ضمانت معنوی برای احترام به حقوق بین‌الملل خواهد بود (۳۶). به این ترتیب، مشخص است که حقوق بین‌الملل، سیاست بین‌الملل را به تدریج تغییر داده و حتی توانسته جایگاه خود در روابط بین‌الملل را به خوبی پیدا کند.

به هر حال، خوب یا بد، روشن یا مبهم، بشر امروز در جایی ایستاده است که همه اعضای جامعه بین‌المللی را ملزم به رعایت حقوق خودش می‌بیند. این وضعیت آن چنانکه وجود دارد، به معنای ایجاد یک مکتب حقوقی - اخلاقی در چارچوب سیاست بین‌الملل است که با محتویات نظریات واقع‌گرایانه، به ویژه نظریاتی که مورگنتای در خصوص کناره‌اندان اخلاق از سیاست دارد، در تعارض است. این حتی با نظر خودپاری والتز به عنوان اصل بنیادین روابط بین‌المللی (۳۲) تطابق کامل ندارد. بنابراین می‌توان استدلال کرد که آنچه امروز تحت عنوان انسانی‌شدن وجود دارد، پارادیمی متفاوت است. تنها وقتی می‌توان اهمیت این تغییر پارادایمی یا حداقل ظهور یک پارادایم جدید را دریافت که به شرایط ظهور و بروز یک پارادایم توجه کرد. پارادایم یک مفهوم اکتشافی است، ناشی از یک توصیف علمی نیست، بلکه حاصل مشاهده یک وضعیت مشخص در یک حوزه خاص است (۳۳). به عبارت دیگر پارادایم وضعیتی است که به صورت عینی در بیرون قابل مشاهده است. با این توصیف، انسانی‌شدن مفهومی است که کاملاً وجود خارجی پیدا کرده است، البته این برای تبدیل شدن به یک پارادایم فکری کفایت نمی‌کند. یک معنای پارادایم وجود نمونه است، اما برای تبدیل شدن یک تفکر به پارادایم باید شرایط دیگری نیز وجود داشته باشد، از جمله آنکه اعضای یک جامعه علمی خاص در آن مشترک باشد و گویای قوانینی صریح باشد (۳۴).

مفهوم انسانی‌شدن به وضوح هنوز فاقد قوانین صریحی است که آن را تعریف کند. این استدلال به راحتی از کتاب اولین نظریه‌پرداز این پارادایم، یعنی تئودور مرون مشخص است. وی هیچ قاعده‌ای برای انسانی‌شدن ارائه نمی‌دهد. مترادف‌دانستن انسانی‌شدن با حقوق بشر نیز در عمل پاسخگوی این اشکال نیست. با تمام این احوال، حداقل نمی‌توان در حال ظهور بودن این پارادایم در روابط بین‌الملل و حقوق بین‌الملل عمومی را انکار کرد، زیرا هیچ دولتی حاضر نیست مسؤولیت اعمال غیر انسانی خودش را به گردن بگیرد. اگر در توسعه و سرایت مفهوم انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل به حوزه سیاست بین‌الملل زیاده‌روی نشود، می‌توان ادعا کرد که

سرخ تا زمان کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو ۱۹۴۹ فکر می‌کردند، بر این باور بودند که مداخله بشردوستانه منافع ملی کشورهای غربی را تأمین می‌کند و باعث صدور اندیشه‌های دموکراسی، لیبرالیسم و حقوق بشر به کشورهای دیگر می‌شود (۴۰). شاید این یک فداکاری از سوی واقع‌گرایان برای ارزش‌هایی که برتر می‌دانستند بود. به هر حال، صدور ارزش‌های انسانی در هر صورت به معنای فرسایش حاکمیت‌های ملی حتی حاکمیت هژمون است. با پیگیری همین رویه، به اقتضا جهان وطن‌گرایی، موضوع حاکمیت انسانی به بحث حقوق بشر تحول یافت. به مقتضای این تحول، احکام مربوط به حقوق بشر جای احکام ناشی از حاکمیت انسانی نشست. نظم و نسق موجود، به نظام بین‌الملل فردی - جهانی شده تبدیل شد. مفهوم حکم‌روایی خوب مبنایی برای تجویز مداخله بشردوستانه به نفع حقوق بشر شد.

این تطور و تحول یک شبه رخ نداد، حتی با سخت‌گیری بیشتر می‌توان آن را به مقررات لغو برده‌داری پس از کنگره وین ۱۸۱۵ نیز نسبت داد، اما آنچه در این زمان رخ داد آن‌گونه که دکتر سیف‌زاده نام‌گذاری می‌کند، «تفرد انسانی» به معنای بی‌همتاشدن و شخصیت‌یافتن انسان‌هاست، به وجهی که هر انسانی دارای وجه ممیزه عظیمی نسبت به دیگران است (۴۱). مشخصاً این به معنای بی‌شخصیت‌شدن دولت یا ایجاد یک حاکمیت جهانی نیست، حتی اگر انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل با همین تعاریفی که از آن شد، یک مفهوم بسیار مطلوب باشد، هنوز با چالش‌سومی که رابطه جهانی‌شدن و دولت ملی است، رو به روست و به آن پاسخ نگفته است. جهانی‌شدن دولت‌های ملی را تضعیف کرده، ولی در مقابل سازمان‌هایی متشکل از خود دولت‌ها را ایجاد کرده است که (حتی در بالاترین سطح، یعنی ملل متحد) مبتنی بر یک اعتماد و رویه دموکراتیک واقعی عمل نمی‌کنند (۴۲). به همین دلیل، انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل در معرض یک خطر واقعی و قریب‌الوقوع که یک فریبکاری بزرگ از سوی دولت‌هاست، قرار دارد. در واقع، هنوز بمب اتم هست و احتمال وقوع جنگ نیز هست. در سطح خرد وقتی جنگی رخ می‌دهد - مثل مواردی که در غزه یا یمن قابل مشاهده است - جایگاه

این حقوق بین‌الملل که به شکلی نرم و به تنهایی در مقابل سیاست بین‌الملل قد علم کرده است، تحت تأثیر حقوق بشر به سمت انسانی‌شدن در حرکت است. سرعت این حرکت را در بخش بعدی با مطالعه نهادهای بین‌المللی که در مسیر این روند ایجاد شده و به آن کمک می‌کنند، می‌توان ارزیابی نمود، اما روند حقوق بین‌الملل به ما هو حقوق بین‌الملل از ابتدا و منهای برخی قواعد بشردوستانه که آن هم در جنگ‌های جهانی و حتی جنگ‌های دیگر به ندرت رعایت شد، نمی‌توانست انسانی باشد. با پایان جنگ جهانی دوم همه چیز به حالت اول و عادی خود بازنگشت، جنگی مجدد تحت عنوان جنگ سرد آغاز شد. رژیم توتالیتار شوروی نه تنها خاتمه نیافت، بلکه به کشورهای دیگر اروپای خاوری هم سرایت پیدا کرد (۳۷). غرب اروپا نیز وضعیت مشابهی را با دو پدیده بازسازی و دموکراتیزه‌شدن تجربه می‌کرد که موضوع هر کدام تقویت و ساختن مجدد دولت - ملت‌های اروپای غربی به نفع ایالات متحده بود (۳۸). به این ترتیب در عمل فرصتی برای انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل نیز وجود نداشت، به علاوه اگرچه حقوق بشر خیلی زود بعد از جنگ جهانی دوم پا به عرصه وجود گذاشت، ولی شکست آرمان‌گرایی و قدرت‌گرفتن واقع‌گرایان سنت‌گرا در دهه ۱۹۵۰ عملاً امکان طرح عنوان انسانی‌شدن را باقی نمی‌گذاشت. منشور ملل متحد علی‌رغم بارقه‌های امیدی که با واژگانی نظیر «بلای جنگ» و «شخص انسان» نگه داشته بود، ولی همچنان با ماده ۲(۷) حصری مستحکم پیرامون قدرت دولت کشید، لیکن با ابتکاری هوشمندانه این اصل را مانع اعمال اقدامات قهری پیش‌بینی شده در فصل هفتم ندانست و این امر راه را برای مداخلات بشردوستانه بازگذاشت. مفهوم مداخله بشردوستانه برای اولین بار حاکمیت دولت‌ها را خدشه‌دار کرد و خواسته یا ناخواسته حقوق بین‌الملل را در مسیر گذار از نظامی در خدمت حاکمیت دولتی به نظامی در حفاظت از کرامت انسانی قرار داد (۳۹). این مفهوم فریبنده واقع‌گرایان را در دامی پنهان انداخت، واقع‌گرایان عصر که اغلب آمریکایی یا آمریکایی شده بودند، همانطور که در خصوص سایر قواعد حقوق بشردوستانه که از زمان شکل‌گیری کمیته بین‌المللی صلیب

شرایطی قواعد بشردوستانه را رعایت نمایند، در نهایت این افراد انسان هستند که باید به انسانیت احترام بگذارند. در اینجا فرصت تشریح همه این قواعد بشردوستانه که در راستای مفهوم انسانی شدن قرار گرفته‌اند نیست، اما باید به قواعدی مثل نهی از پیگیری اهداف و شیوه‌های غیر انسانی، اصل تمایز، اصل تناسب، تحدید تسلیحات یا اصل ممنوعیت استفاده از سلاح‌هایی که درد و رنج زائد و غیر ضروری تولید می‌کنند، اصل مارتنز، رفتار انسانی با دشمن در هنگام جنگ، رفتار انسانی با زنان و کودکان و رفتار انسانی با اسرای جنگی اشاره کرد (۴۶).

واقعیت این است که انسانی شدن در جنگ تحقق نمی‌یابد. اکنون دیگر محرز شده است که صلح شرط اول احترام کامل به حقوق بشر است، در حالی که جنگ نفی این حقوق است (۴۷). به همین دلیل، حقوق بین‌الملل نهادهای متعددی را ایجاد می‌کند تا از آن طریق بتواند به هدف انسانی شدن دست یابد. برخی از مهم‌ترین این نهادها در قالب دادگاه‌ها و محاکم بین‌المللی نظیر محاکم کیفری بین‌المللی، به ویژه دیوان کیفری بین‌الملل و از سوی دیگر دیوان دادگستری بین‌المللی و سایر محاکم حقوق بشری منطقه‌ای هستند که نقش قابل توجهی در محدودیت حاکمیت دولت‌ها ایفا می‌کنند. ایجاد این محدودیت از طریق شناسایی مسؤولیت کشورها صورت می‌پذیرد. این مسؤولیت‌پذیری به ویژه در محاکم منطقه‌ای حقوق بشری در برابر افراد چشم‌گیر است. دیوان‌های کیفری افرادی که مرتکب نقض فاحش شده‌اند، پیگیری می‌کند و دیوان کیفری بین‌المللی در روشی ابتکاری جبران خسارت قربانیان را نیز مد نظر قرار داده است. دیوان دادگستری بین‌المللی نیز در رویه‌های خود اگرچه دولت‌ها را مسؤول می‌داند، اما همواره آرا و نظراتی صادر می‌کند که در موارد مرتبط حقوق افراد را تضمین می‌کند. بخش مهم دیگر قواعد شکلی و ماهویی است که از سوی این محاکم مورد استفاده قرار می‌گیرد. مهم‌ترین این قواعد نیز به نظر قواعدی هستند که در سطح حقوقی بین‌المللی ایجاد سلسله‌مراتب می‌کنند. مشخص است که بررسی مفصل همه این موضوعات نیازمند یک کتاب جداگانه است. مفهوم انسانی شدن در چارچوب هر

مفهوم انسانی شدن حقوق بین‌الملل در بستر خودش که حقوق بشردوستانه است، زیر سؤال می‌رود، این روند در یک جنگ بزرگ دیگر چطور خواهد بود؟

انسانی شدن حقوق بین‌الملل عمومی در پرتو نهادهای بین‌المللی

آنچه امروز حقوق بین‌الملل دارد، مجموعه‌ای غنی از قواعد و رویه‌هاست. این غنای قاعده و رویه‌ای ناشی از نهادهای حقوق بین‌الملل‌اند. به زبان ساده نهادهای بین‌المللی مجموعه قواعد و ارگان‌های حاکم بر مناسبات میان اعضای جامعه بین‌المللی است که مشتمل بر تشکل‌های جمعی و قواعد تأسیسی هستند که طبق حقوق بین‌الملل ایجاد شده‌اند (۴۳). انسانی شدن امروز تنها در سطح یک مفهوم اسطوره‌ای در کتاب مرون باقی نمانده است و به دنیای نهادهای بین‌المللی پا گذاشته است. در واقع، خیلی پیش‌تر از آنکه مرون کتاب خود را بنویسد و تمامی آثار در این زمینه را تحت‌الشعاع خود قرار دهد، این مفهوم در غالب نهادهای بین‌المللی به وجود آمده بود. اولین نهاد بین‌المللی که مفهوم انسانی شدن در آن نمود پیدا کرد، بی‌تردید قواعد حقوق بشردوستانه بود، اگرچه قواعد مصونیت دیپلماتیک نیز سراسر راجع به حفاظت از روابط دیپلماتیک نیست، ولی اولین مقررات و قواعد رسمی راجع به انسانی شدن را باید در حقوق بشردوستانه جستجو کرد.

بحث بر سر این نیست که آیا حقوق بشردوستانه اجرا می‌شود یا نه - که در موارد بسیاری حتی جنگ‌های جهانی و بعد از آن اجرا هم شد (۴۴) - یا بحث درباره این نیست که قواعد بشردوستانه منافع دولت‌ها را نیز تأمین می‌کند، بلکه بحث درباره نهادهایی است که کرامت انسان را در جایگاهی بالاتر از منافع دولت‌ها قرار می‌داد و قواعد بشردوستانه چنین کاری را انجام می‌داد. مخاطبان حقیقی حقوق بین‌الملل بشردوستانه در واقع دولت‌هایی که ماهیت‌های انتزاعی‌اند نبوده‌اند، بلکه افرادی هستند که تحت صلاحیت آن‌ها قرار دارند (۴۵)، حتی اگر ماده ۱ مشترک کنوانسیون‌های چهارگانه ژنو دولت‌های متعاقد را ملزم کند که تحت هر

امروز بسیار گسترده است. بر اساس گفته‌های آن‌ها که از قضا در آن به نظریات مرون هم استناد شده است، فرآیندی که تحت عنوان انسانی‌شدن آغاز شده بود امروز به اصلاح معماری حقوقی جهانی منجر شده است و این کار را سازمان‌های بین‌المللی انجام می‌دهند. دیوان کیفری بین‌المللی با تعبیه نهاد جبران خسارت در ماده ۷۵ اساس‌نامه در محکمه‌ای کیفری که تا پیش از آن فقط پذیرای مرتکبان جنایات بود، به قربانیان نیز اجازه حضور و اقامه دعوا می‌دهد (۴۹) و به این ترتیب، چتر حمایتی ویژه‌ای از فرد را در یک چارچوب حقوقی جدید ارائه می‌دهد. دادگاه‌های اروپایی و آمریکایی حقوق بشر نیز در چارچوب‌های منطقه‌ای همین کار را برای قربانیانی انجام می‌دهند که در آن دادگاه‌ها و طبق قواعد حاکم بر آن‌ها اقامه دعوا می‌کنند (۵۰).

این دست حمایت‌ها در سازمان‌های حقوق بشری بسیار گسترده‌تر نیز هست. برای مثال کمیته حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی در تفسیر کلی شماره ۸ خویش (۱۹۹۷ م.) تأثیر مجازات‌های اقتصادی بر جمعیت غیر نظامی و به ویژه کودکان را مورد بحث و بررسی قرار داد. کمیته بر این نکته تأکید کرد که در هر شرایطی اعمال چنین مجازات‌هایی باید با توجه به مقررات میثاق بین‌المللی حقوق اقتصادی، اجتماعی و فرهنگی صورت گیرد و ادامه داد که «ضروری است میان هدف اساسی اعمال فشار اقتصادی و سیاسی بر طبقه حاکمه یک کشور جهت متقاعد کردن آن‌ها به رعایت حقوق بین‌الملل و درد و رنج وارده بر آسیب‌پذیرترین اقشار در کشور مزبور تمایز قائل شویم» (۵۱).

۲- سلسله‌مراتب در حقوق بین‌الملل

مرون بحث درباره سلسله‌مراتب حقوق بین‌الملل را تحت عنوان قواعد آمره ذیل بحث درباره منابع حقوق بین‌الملل مطرح کرده است، ولی در سرفصل‌های دیگر کتابش نیز به موضوع سلسله‌مراتب قواعد حقوق پرداخته است. دلیل مرون برای این کار به طور خاص بررسی تأثیر حقوق بشر بر منابع حقوق بین‌الملل بود (۵۲)، اما این به نظر بیشتر یک زیاده روی در نظریه‌پردازی بود، نمی‌توان انتظار داشت که حقوق بشر در تمام گرایش‌های حقوق بین‌الملل به طور مستقیم ورود

یک از نهادهای بین‌المللی قابلیت مطالعه جداگانه دارد. در این مجال به بررسی مختصری از ویژگی‌های انسانی‌شدن در هر یک از این نهادها پرداخته خواهد شد.

۱- سازمان‌های بین‌المللی

به عنوان واضح نظریه انسانی‌شدن مرون این را می‌پذیرفت که مداخله بشردوستانه نقطه آغاز مفهوم انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل است، اما این به هیچ‌وجه انتخاب اول او نبود. انتخاب اول پیشگیری از تخلفاتی است که موجب نقض حقوق بشر و حقوق بشردوستانه می‌شوند؛ انتخاب دوم واکنش حقوقی به نقض هر دوی این‌هاست که از طریق سازمان‌های بین‌المللی صورت می‌پذیرد. وی در مقاله «تلاقی حقوق بشردوستانه و قوانین حقوق بشر» پس از عدم پذیرش مداخله بشردوستانه به عنوان اولین ابزار، از این عبارات استفاده می‌کند: «در میان سایر گام‌ها، محاسبه‌گران باید بازدارندگی و مجازات از طریق موارد ذیل را در نظر بگیرند: ایجاد دادگاه‌های جرائم بین‌المللی مانند مورد یوگسلاوی و رواندا، ایجاد دیوان دائمی کیفری همانطور که از سوی کمیسیون حقوق بین‌الملل سازمان ملل پیشنهاد شده است و محاکمه‌هایی در محاکم ملی برای کسانی که مرتکب نقض شدید معاهدات ژنو و سایر تخلفات جدی از استانداردهای پذیرفته‌شده بین‌المللی شده‌اند... یکی از راه‌های انجام آن این است که توجه خود را به پیشبرد شرایط بشردوستانه تا آستانه حداقل استانداردهای بشردوستانه مذکور در اعلامیه تورکو معطوف کنیم. اعلامیه‌ای که در اوایل سال ۱۹۹۵ از طرف کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل برای اعلام نظر به دولت‌ها ارجاع شده است.» این عبارت‌پردازی دارای اهمیت ویژه‌ای است، انسانی‌شدن در وهله اول از رهگذار سازمان‌های بین‌المللی قابل تحقق است، البته این سازمان‌های بین‌المللی هم منحصر به سازمان‌های بین‌الدولی نیستند، بلکه از نظر مرون تمام سازمان‌های بشردوستانه باید برای ایجاد شرایط بشردوستانه بهتری برای کل بشریت، بیشتر کار کنند (۴۸).

نقش سازمان‌های بین‌المللی در توسعه انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل عمومی همان‌گونه که نمایندگان یونان در دیوان دادگستری بین‌المللی در قضیه آلمان علیه ایتالیا بیان نمودند

یا حتی بدون توافق آن‌ها را الزام‌آور و غیر قابل تخطی می‌داند (۵۶).

اما دست آخر به نظر می‌رسد که باید این ادعا را مطرح کرد که قواعد آمره خود حاصل روند انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل‌اند. همه قواعد در حقوق بین‌الملل عمومی در نهایت به این دلیل وضع می‌شوند که نسل آینده از بلای جنگ دور بماند، لذا در این میان قاعده‌ای بیشترین اهمیت و اعتبار را خواهد داشت که بیشترین حمایت را از این هدف به عمل آورده باشد. طبیعتاً قواعد حقوق بشری به این هدف بسیار معتقد بود (۵۷) از ابتدا یک جعبه خالی نبود، فقط همه قواعدی که انسانیت را تضمین می‌کردند به شکلی صریح در آن قرار نداشتند. باید در نظر داشت که میثاقین حقوق بشری دانست. در واقع جعبه قواعد آمره آنچنان هم که ابی‌صعب با قواعدی غیر قابل تخطی تنها سه سال قبل از این به تصویب نزدیک‌اند، به حدی که می‌توان آن‌ها را خمیرمایه طرح این عنوان در مواد ۵۳ و ۶۴ کنوانسیون حقوق معاهدات بیشتر کشورها رسیده بود. با این حال، همانطور که پروفیسور بیانچی به درستی بیان می‌کند مسأله این است که چه کسی ارزش‌های بنیادین جامعه بین‌المللی را شناسایی می‌کند. با سهل‌انگاری نمی‌توان از اعتبار قاعده آمره کاست، آن هم در وضعیتی که قواعد حقوق بشری به شکل یکسان مورد پذیرش همگان نیست و تفسیر یکسانی از آن‌ها نمی‌شود (۵۸)، البته در پاسخ به این امر می‌توان ادعا کرد که ساخت قاعده آمره ناشی از روند انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل است، ولی انسانی‌شدن ضرورتاً مساوی با حقوق بشری‌شدن نیست.

نتیجه‌گیری

انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل در نهایت به ضرر هیچ کس نیست، ولی باید پذیرفت که انسانی‌شدن به معنای ایجاد تغییرات اساسی در نظام بین‌المللی است. این تغییرات شاید در کوتاه‌مدت فقط در چارچوب برخی نهادهای حقوق بین‌المللی مثل سازمان‌های بین‌المللی و قواعدی مثل قواعد آمره نمود پیدا کند، ولی این روند حد و مرزی ندارد. به هیچ وجه نیز نمی‌توان مشخص کرد که دامنه آن کجاست.

کند، اگرچه این بررسی دارای فواید عملی بسیاری به ویژه تشخیص اعتبار قواعد مختلف حقوق بشری داشت، ولی از این منظر مهم نبود که حقوق بشر چه جایگاه مشخصی در منابع مختلف حقوق بین‌الملل که در اساسنامه دیوان دادگستری بین‌المللی درج شده‌اند، دارند، بلکه مهم اعتباری بود که حقوق بشر در میان منابع مختلف حقوق بین‌الملل پیدا می‌کند. اگر حقوق بشر در سطح قواعد بالادستی حقوق نباشد، ضرورت حفاظت از جامعه و بنیان‌ها و اهدافی که نظم آن را تشکیل می‌دهند و امنیتی که لازمه این نظم است، اعم از این‌که واقعی باشند یا خیالی باعث فراموش کردن و به حاشیه‌راندن حقوق بشر و زیر نظارت قرارگرفتن این حقوق می‌شود (۵۳). بنابراین حقوق بشر تنها زمانی می‌تواند روند انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل را به پیش ببرد که از جایگاهی ویژه در میان سایر قواعد برخوردار باشد. این امر در اعلامیه جهانی حقوق بشر نیز از قبل، پیش‌بینی شده بود. ماده ۲۸ اعلامیه جهانی حقوق بشر مقرر می‌داشت: «هر فردی مستحق یک نظم اجتماعی و بین‌المللی است که طی آن حقوق و آزادی‌های ارائه‌شده در اعلامیه بتواند واقعیت پیدا نماید»، پس حقوق بشر باید چنان جایگاهی داشته باشد که بتواند خود نظم‌ساز باشد (۵۴). چنین جایگاهی اصولاً در بالاترین رتبه از حیث قواعد قرار می‌گیرد. بنابراین اعتباری که قواعد حقوق بشر در این روند پیدا خواهند کرد، اعتباری فراتر از هر قاعده دیگری خواهد بود.

چنین قواعدی در حقوق بین‌الملل به عنوان قواعد آمره شناسایی می‌شوند. برخی از قواعد حقوق بشری بر حسب توافق کشورها دارای ویژگی‌های یک قاعده آمره شده‌اند. برای مثال، ماده ۴ میثاق حقوق مدنی و سیاسی، ماده ۱۵ کنوانسیون اروپایی حقوق بشر و ماده ۲۷ کنوانسیون آمریکایی حقوق بشر دارای چنین ویژگی‌هایی هستند که حتی در شرایط جنگی و یا دیگر وضعیت‌های اضطراری عمومی قابل تخطی نیستند (۵۵). مرون و هنکین هر دو معتقد بودند قواعد حقوق بشری در زمره قواعدی قرار می‌گیرند که دارای ارزش بنیادین هستند و نظام بین‌الملل بدون اعتقاد به الزام آوردن

زمان مناسبی برای حقوق بین‌الملل است که بر اساس نظریه‌ای مانند انسانی‌شدن پایه‌های آرمان‌شهر خود را بسازند.

انسانی‌شدن، اگرچه از دل حقوق بشردوستانه بین‌الملل برآمده است، ولی به تدریج شکل یک قاعده برتر در حقوق بین‌الملل را به خود می‌گیرد. این روند تا عصر حاضر تا آنجا پیش رفته است که وقتی سران کشورهای ابرقدرت از استفاده از سلاح‌های هسته‌ای سخن می‌گویند، به شدت مورد مؤاخذه و بازخواست دیگران حتی مردم کشور خود قرار می‌گیرند. دولت‌ها در رفتار با شهروندان خود آزاد نیستند و چشم‌های بینایی همواره آن‌ها را نظارت می‌کند. این نظارت اصلاً به میزان قدرت یا حوزه نفوذ آن کشور بستگی ندارد، ایالات متحده همانقدر مسؤولیت دارد که تیمور شرقی دارد.

اگر در نظام داخلی یک فرد قداره‌کش از سوی پلیس و نظام قضایی تحت پیگرد قرار می‌گیرد یا یک جامعه ستیز از سوی دیگران طرد می‌شود، در جامعه بین‌المللی نیز کسی که مرتکب نقض فاحش حقوق بشر می‌شود ممکن است منزوی شود یا با واکنش دیگران مواجه شود. این به سادگی به معنای گستره نفوذ حقوق بشر در حقوق بین‌الملل است. هدف نهایی انسانی‌شدن حقوق بین‌الملل نیز همین است، تا جایی که فرصت دارد حقوق بشر را در نظام بین‌المللی توسعه دهد. این کمی بیشتر از چیزی است که واضعان این نظریه انتظارش را داشتند. آن‌ها صرفاً درصدد بودند که حقوق بشر را به همه قواعد بین‌المللی بچسبانند، اما حقوق بشر در حال تبدیل شدن به قاعده‌ای مربوط به نظم عمومی جامعه بین‌المللی و هنجاری کاملاً برتر است، پس هر جا یک حقوق بشر نقض شود، حقوق بین‌الملل عمومی به تدریج از طریق نهادسازی یا نهادهای موجود خود به آن واکنش نشان خواهد داد. باید توجه داشت که حقوق بین‌الملل همواره با چالش رو به رو بوده است. دادگاه‌های رواندا یا یوگسلاوی یا حتی دیوان کیفری بین‌المللی یک شبه پس از نقض‌های حقوق بشری تشکیل نشدند.

این نتیجه‌گیری یک دیدگاه خوش‌بینانه نسبت به حقوق بین‌الملل یا حقوق بشر نیست، بلکه کارکرد کنونی حقوق بین‌الملل را ترسیم می‌کند، روندی که به توسعه حقوق بین‌الملل در سیاست و روابط بین‌الملل حداقل در چند سال آینده اشاره می‌کند. اگر نظریه‌پردازان حقوق بین‌الملل جسارت آرمان‌گرایان پیش از جنگ جهانی دوم را داشته باشند، اکنون

References

1. Miscamble W. The most Controversial Decision; Truman, the Atomic Bombs and the Defeat of Japan. Cambridge: Cambridge University Press; 2011. p.112.
2. Poolos J. The Atomic Bombings of Hiroshima and Nagasaki. New York: Chelsea House Publishers; 2008. p.92-93.
3. Kant E. Philosophy of Law. Translated by Darebidi S. Tehran: Naghsho Negar; 2009. p.218. [Persian]
4. Naghibzade A. Diplomacy and International History. Tehran: Ghoghnoos; 2012. p.246, 252. [Persian]
5. Ziyaei M. Law of War. Tehran: Alameh Tabatabai University; 2001. p.77. [Persian]
6. Grotius H. The Rights of War and Peace. Indianapolis: Liberty Fund; 2005. p.1185.
7. Vax R. Philosophy of Law. Translated by Ansari B, Aghaei M. Tehran: Javdaneh; 2010. p.11, 117. [Persian]
8. Wintgens L. The Law in Philosophical Perspectives: My Philosophy of Law. Norwell: Springer Science & Business Media; 1999. p.32.
9. Teson F. Philosophy of International Law. Translated by Mohebi M. Tehran: Shahre Danesh; 2009. p.21. [Persian]
10. Sharifi H. State Sovereignty and Universalism of Human Rights. Tehran: Mizan; 2011. p.13-14. [Persian]
11. Franck T. The Power of Legitimacy and the Legitimacy of Power: International Law in the Age of Power Disequilibrium. *American Journal of International Law* 2006; 100(1): 89-90.
12. Chamski N. Hegemony or survive. Tehran: Etelaat Publication; 2008. p.13-14. [Persian]
13. Murphy S. Assessing the Legality of Invading Iraq. *Georgetown Law Journal* 2004; 2(92): 178-257.
14. Mirabbasi B. Public International Law. Tehran: Mizan; 2010. p.28. [Persian]
15. Cassese A. International Law. Translated by Sharifitarazkoochi H. Tehran: Mizan; 2009. p.167. [Persian]
16. Moosazadeh R. Public International Law. Tehran: Mizan; 2013. p.10-11. [Persian]
17. Ziyaei M. Public International Law. Tehran: Ganje Danesh; 2005. p.18-19. [Persian]
18. Jones K. International Law in Twenty-one Century. Translated by Vakil A, Kadkhodai A. Tehran: Mizan; 2008. p.43. [Persian]
19. Berlin A. The Bitter Nature of Humanity; Searches in the History of Thoughts. Translated by Sazegar L. Tehran: Ghoghnoos Publication; 2008. p.340.
20. Henkin L. The Universality of the Concept of Human Rights. *Annals of the American Academy of Political and Social Science* 1989; 1(506): 10-16.
21. Donnelly J. The Relative Universality of Human Rights. *Human Rights Quarterly* 2007; 2(29): 281-306.
22. Coupland R. Humanity: What is it and How does it Influence International Law?. *International Review of Red Cross* 2001; 844(83): 969-989.
23. Meron T. The Humanization of International Law. London: Martin Nijhoff Publishers; 2006. p.1.
24. Sharifitarazkoochi H. Contexts and Effects of Global Citizenship. Tehran: Mizan; 2013. p.25. [Persian]
25. Sharifitarazkoochi H. Humanitarian International Law. Tehran: Mizan; 2011. p.153. [Persian]
26. Happold M. International Humanitarian Law and Human Rights Law. In: Henderson C, White N. Research Handbook on International Conflict and Security Law. London: Edward Elgar; 2012. p.20.
27. Kim E. Preaching in age of Globalization. Kentucky: Westminster John Knox Press; 2010. p.45-46.
28. Santiago A. Contextual Theology and Revolutionary Transformation in Latin America: The Missiology of M. Richard Shaull. Oregon: Wipf and Stock Publishers; 2010. p.103.
29. Ghorbani G. Humanization of Science and Religious in philosophy of Kant. *Hekmat Journal* 2005; 3(5): 145-172. [Persian]
30. Raz J. The Philosophy of International Law. London: Oxford University Press; 2010. p.321.
31. Katz J. The Regulatory Turn in International Law. *Harvard International Law Journal* 2011; 2(52): 325-326.
32. Ghasemi F. Principles of International Relations. Tehran: Mizan; 2012. p.78, 91. [Persian]
33. Zittoun P. Policy Paradigms in Theory and Practice: Discourses, Leads and Anomalies in Public Policy Dynamics. London: Palgrave McMillan; 2015. p.118.
34. Agambon G. What is Para dime. Translated by Kamali A, Parvaneh H. Tehran: Shargh; 2012. p.1507. [Persian]

35. Moshirzade H. Transformations in International Relations Theories. Tehran: Samt; 2014. p.13, 85. [Persian]
36. Ghorbanniya N. Morality and International Law. Tehran: Samt; 1999. p.83. [Persian]
37. Arent H. Totaliterism. Translated by Solasi M. Tehran: Sales; 2011. p.11. [Persian]
38. Maier C. The Two Postwar Eras and the Conditions for Stability. *American Historical Review* 1981; 2(86): 328-340.
39. Syefzade H. Principles of International Relations. Tehran: Mizan; 2011. p.46, 73. [Persian]
40. Andreas K. Motivations for Humanitarian Intervention: Theoretical and Empirical Considerations. London: Springer; 2013. p.39.
41. Syefzade H, Principles of International Relations. Tehran: Mizan; 2011. P. 45. [Persian]
42. Stiglitz J. New Look to Universalism. Translated by Karbasiyan M. Tehran: Cheshmeh; 2016. p.45. [Persian]
43. Ziyaei M. Law of War. Tehran: Alameh Tabatabai University Press; 2001. p.2. [Persian]
44. Ziyaei M. International Humanitarian Law. Tehran: Ganje Danesh; 2013. p.27-28. [Persian]
45. Momtaz J, Shayegan F. International Humanitarian Law. Tehran: Shahre Danesh; 2014. p.157. [Persian]
46. Ghorbanniya N. Human Rights and Humanitarian Law. Tehran: Pajooreshgahe Farhang va Andisheh; 2008. p.172-185. [Persian]
47. Momtaz J, Shayegan F. International Humanitarian Law. Tehran: Shahre Danesh; 2014. p.153. [Persian]
48. Meron T. The intersection of human rights and human rights law. Translated by Habibi A. Tehran: Publication of Tehran University; 2003; p.160, 163. [Persian]
49. ICJ, Verbatim Record of public sitting of 2011/19 - 14/09/2011 - Jurisdictional Immunities of the State Germany v. Italy: Greece intervening; 2012. para.60.
50. ICJ, Writteen Statement of the Hellenic Republic, Case of Jurisdictional Immunities of the States; 2011. para.33.
51. International Law Commission. State Responsibility. Translated by Ebrahimgol A. Tehran: Shahre Danesh; 2014. p.295. [Persian]
52. Bederman D. Globalization and International Law. London: Springer; 2008. p.157.
53. Murjun J. Human Rights. Translated by Naghibzade A. Tehran: Publication of Tehran University; 2001. p.82. [Persian]
54. Simunidis J. New Human Dimensions, Barriers and Challenges. Translated by Shirkhani A. Tehran: Publication of Tehran University; 2004. p.47. [Persian]
55. Ebrahimgol A. Draft of Articles on State Responsibility. Tehran: Shahre Danesh; 2014. p.294. [Persian]
56. Meron T. The Humanization of International Law. Hague: Martin Nijhoff Publishers; 2006. p.370.
57. Abi-Saab. The Third World and the Future of the International Legal Order. *Revue Egyptienne de Droit International* 1973; 29(1): 27-66.
58. Bianchi A. Human Rights and the Magic of Jus Cogens. *European Journal of International Law* 2008; 3(19): 491-508.